

مروری بر روایت‌های زندان در گفتگو با ناصر مهاجر

مجید خوشدل

مرداد و شهریور دیگری را پشت سر گذاشتیم. در سالگرد جنایت بزرگ، امسال هم، مادران، خاوران را گلباران کردند. در خارج کشور اما در بر همان لولای قدیمی‌اش می‌چرخید. به جز یکی - دو نمونه استثنایی، حکایت‌مان سال از سال بود و دریغ از پارسال. پس از گذشت دو دهه از کشتار زندانیان سیاسی در ایران، مراسم یادمان عزیزانمان هنوز در جمع‌های «خود»مانی برگزار می‌شود. در این مراسم‌ها شنیدن نام اعدامی دیگراندیش به رویایی می‌ماند که باید به گور برده شود. در چنین اوضاعی بارها از خود پرسیده‌ام: آیا می‌توان باور داشت که تمام روایت‌های زندان - حتا آنهایی که پرچم مبارزه با رژیم جهل و جنایت را برافراشته‌اند - خاطرات مستند زندان و زندانیان سیاسی بوده است؟

می‌خواهم برای اولین بار اعتراف کنم که از بیش از سی مصاحبه‌ام راجع به زندان و زندانی سیاسی، نزدیک به ده گفتگو در نیمه راه متوقف شده است. این گفتگوها با دوستانی از طیف‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی بوده است. در این باره گفتنی‌ست که به جز یک مورد، بقیه در مقام قاضی، دادستان و هیأت منصفه از «پشت میله‌های زندان» حکم می‌دادند و حتا فرمان مرگ صادر می‌کردند؛ چه برای هم‌بندی سابق (که مثل ایشان نمی‌اندیشیدند) و چه برای هر تابنده‌ای که این دوستان را با طرح یک پرسش متمدنانه به فکر وا می‌داشتند. آن یک مورد استثنایی هم که خانمی از اهالی این شهر بارانی بود، می‌پنداشت گفتگوی حضوری و ضبط شده دو انسان بالغ یعنی کشک! یعنی «رفاقت» و روابط پشت پرده. هم می‌توان پرسش و پاسخ را توأمان تغییر داد! و هم این که اگر باب میل نبود، دوباره از نو شروع کرد.

می‌خواهم بگویم که دنیای واقعی با آن چه که در ستون‌ها و ویرترین‌های رسانه‌ای به معرض دید عموم گذاشته می‌شود، تفاوت‌های بسیار دارد.

روایت‌های زندان به یک خانه تکانی اساسی احتیاج دارد. باید بپذیریم که هم‌جزوه‌ها و کتاب‌های نوشته شده درباره زندان سیاسی از آن عزیزانی نیست که زندان و شکنجه و سلول انفرادی و مرگ دوست را یکبار دیگر تجربه کرده‌اند تا حکایت تلخ زندان را به گوش من و شما برسانند. متأسفانه برخی از راه انتشار کتاب‌شان خواسته‌اند در این شلوغی بی در کجا سری در میان سرها داشته باشند. این عده با نفوذ در میان پناهجویان جوان و تازه وارد، با ارایه تصویری مجعول و مغشوش از زندان سیاسی «اسلام محمدی» به چشم مبارزان خاک پاشیده‌اند تا بیش از هر چیز نیاز خود قهرمانی خویش را ارضا کرده باشند. قبول این واقعیت تلخ اگر چه بیماری لاعلاج استبداد خانه‌زاد را درمان نمی‌کند، اما درد جان کاهش را کاهش می‌دهد.

گفتگوی این بارم با ناصر مهاجر است. در جامعه ایرانی خارج از کشور نام ناصر مهاجر بیش از هر نام دیگری در کار گردآوری، تدوین و تک نگاری‌های زندان سیاسی تکرار شده است. در این گفتگوی مفصل آقای مهاجر پیشنهاد می‌کند که از قالب یک پرسش کننده صرف خارج شوم و نقطه نظراتم را با اظهار نظرهای ایشان همراه کنم. این پیشنهاد را با رعایت اختصار می‌پذیرم. این گفتگوی تلفنی که با تغییرات نوشتاری همراه شده را از نظر می‌گذرانید.

* * *

● آقای ناصر مهاجر، خوشحالم که بعد از یک وقفه چند ساله، گفتگوی تلفنی دیگری با هم داریم. ممنونم که در این گفتگو شرکت کردید.

○ آقای خوشدل گرامی، من هم واقعاً خوشحال هستم که با شما صحبت می‌کنم. و از اینکه شما همیشه به من محبت داشته‌اید، سپاسگذاران هستم!

● متشکرم از شما! گفتگوی ما نگاهی اجمالی به مجموعه‌ای است که به ادبیات زندان شهرت دارد. ما در این گفتگو سعی خواهیم کرد که به برخی از نقاط قوت و ضعف روایت‌های زندان - از زندانهای جمهوری اسلامی - اشاره‌ای داشته باشیم. اما این تلاش به ظاهر ساده، می‌تواند نفس گیر و تا حدودی غیرممکن باشد وقتی غالب روایت‌های زندان با مفاهیمی از قبیل «مبارزه سیاسی»، «صف بندی‌های سیاسی»، «تشکیلات»، «ایدئولوژی»، «اخلاق» و در نهایت دوستی‌ها و دشمنی‌ها پیوندی آشکار داشته باشد. شما در این باره چه فکر می‌کنید؟

○ با قسمت اول آن چه که گفتید، کاملاً موافق هستم. اما من تصور می‌کنم که به هر حال بخشی از ادبیات زندان ناچار باید به چنین مسایلی پردازد. از آنجا که ادبیات زندان بازتاباننده‌ی زندگی زندان است، و از آنجا که زندگی در زندان هم به هر حال بدون دوری‌ها و نزدیکی‌ها، بدون تضادها و تنش‌های گروهی معنی پیدا نمی‌کند، و دهها مسئله‌ای که شما به آن اشاره کردید - یا نکردید - طبیعی است وقتی به قسمت خاطره‌ها یا یادمانده‌های زندان می‌پردازیم، گریزی از آنها نباشد. از این نظر جالب است که در اولین کتاب‌های خاطرات زندان این دوره، کمتر به برخی از این حوزه‌ها پرداخته شده. اما هر چه پیش و بیشتر رفتیم، دیدیم که از پرداختن به این مسایل که بخشی از واقعیت‌های زندان را تشکیل می‌دهند، گریزی نیست. یعنی اگر قضی‌ه زندان را بخواهیم فقط به صورت رابطه‌ی زندانی و زندانبان تصور کنیم، تنها گوشه‌ای از واقعیت را گفته‌ایم. به زبان دیگر: باید ببینیم که در داخل زندان خودمان با هم چه کرده‌ایم و چگونه رفتار کرده‌ایم، البته این «ما»یی که می‌گوییم، تنها به گروه و دوستان خودمان محدود نمی‌شود؛ پرسش این است که با «غیر» چگونه رفتار کرده‌ایم...

● صحیح!

○ می‌بخشید وسط حرف‌تان آمدم مجیدجان، عذر می‌خواهم. اگر فکر می‌کنید حرف من را باید قطع کنید، حتماً این کار را بکنید.

● حتماً! لطفاً ادامه دهید.

○ خُب از این جهت که نگاه کنیم، یعنی از زاویه برخورد با «غیر»، کار خاطره‌نویسی اهمیتی دو چندان پیدا می‌کند. از زاویه مناسبات قدرت - قدرت به طور کلی منظورم است - هم باید به مسئله نگاه کرد. و این که ما وقتی

در موضع قدرت هستیم چه‌گونه رفتار می‌کنیم. البته با توجه به بی‌قدرتی محضی که زندانی سیاسی در آن قرار دارد. چون لحظه‌ای نباید فراموش کرد که در معادله‌ی قدرت میان زندانبان و زندانی، زندانبان در موقعیت قدرت مطلق است و زندانی در بی‌قدرتی مطلق. اما در مناسبات میان زندانی با زندانی، مسئله متفاوت می‌شود. به عنوان مثال جایی که گروهی از زندانبان در برابر گروهی دیگر در موضع قدرت قرار می‌گیرند باید ببینیم نحوه برخورد و رفتار اکثریت با اقلیت و با دیگر گرایش‌ها چیست؟. و یا رفتار سر موضعی‌ها با تواب‌ها و امثالهم چگونه است. بنابر این چیزی به نام مناسبات قدرت در زندان هم هست؛ همان چیزی که «میشل فوکو» چشم ما را بیشتر به آن باز کرده است. به هر حال اگر قرار باشد کارهای صورت بگیرد برای این که از شر زندان سیاسی خلاص شویم، ناچاریم که به این جنبه‌های زندگی در زندان هم بپردازیم.

● ببینید! برخی از مناسباتی که شما به آن اشاره کردید، متأسفانه در خارج از زندان و در محیط نسبتاً آزاد غرب هم در میان طیفی از نیروهای سیاسی در حال تکرار و باز تولید شدن است. اتفاقاً نگرانی سؤالی که طرح شد در نحوه ارایه و بیرونی شدن روایت‌ها و خاطرات مستند زندان است. وقتی درصدی از روایت‌های زندان به مفاهیمی که به آن اشاره کردیم، آلوده باشند، این می‌شود که خاطرۀ مستند و وقایعی که اتفاق افتاده، در درجۀ دوم اهمیت قرار می‌گیرند. ما به این مسئله دوباره خواهیم پرداخت. اما قبل از وارد شدن به این مبحث می‌خواهم سؤالی را راجع به «کتاب زندان»، مجموعۀ ارزنده‌ای که شما ویراستاری‌اش را به عهده داشتید، با شما در میان بگذارم. با توجه به مطالب این دو دفتر، خصوصاً مقدمۀ آنها، من تصور نمی‌کردم که آن تلاش ارزشمند به دو دفتر خلاصه شود. چرا انتشار دفترهای زندان ادامه پیدا نکرد؟

○ به دلایل مختلف. یکی از مهم‌ترین دلایلی که من می‌توانم به شما بگویم این است که به هر حال آن دفترها، وقایع زندان تا سال ۶۷ و شاید بتوانم بگویم تا سال ۷۰ را در بر گرفته‌اند. و تصور می‌کنم به بیشتر مسایلی که آن دفترها باید به آن می‌پرداخت، پرداخته شده است. اما یک مسئله بسیار مهم که به آن چنان که باید و شاید پرداخته نشده، مسئله تواب‌ها و نادم‌ها در زندان است. مسئله‌ی بسیار مهم دیگری که هنوز دفتری ناگشوده است، روایت زندانبان و شکنجه‌گر از زندان است. من تصور می‌کنم تا زمانی که زندانبانان و شکنجه‌گران پیشین از رژیم فاصله نگیرند - نه که فاصله بگیرند، خودم را تصحیح می‌کنم، ...

● به طور کامل قطع رابطه کنند.

○ قطع رابطه کنند، دقیقاً! اگر کاملاً نبرند، ما از بخشی از وقایع زندان بی‌خبر خواهیم ماند. از این جنبه که بگذریم (امیدوارم با تضعیف شدن هر چه بیشتر رژیم، کسانی به این منظور پا پیش بگذارند) به نظر من، مهم‌ترین مسئله‌ای که برای باز شدن هنوز جا دارد، مقوله‌ی تواب و نادم در زندان جمهوری اسلامی است. باز خودم را تصحیح می‌کنم: نه اینکه این موضوع جای بررسی بیشتری دارد، بلکه تازه باید بررسی شود. چون هنوز به طور جدی و همه‌جانبه بررسی نشده است. چون هنوز از موضوع‌هایی بکر و دست نخورده است. من سال‌هاست که آرزو دارم کسانی که در چنین موقعیتی قرار داشتند، پا پیش بگذارند و حرف بزنند. من از این موقعیتی که شما فراهم کردید، استفاده می‌کنم و از تواب‌ها و زندانبانان پیشین دعوت می‌کنم که جسارت به خرج دهند و سکوت خود را بشکنند و صحبت کنند.

● مسئله نادم‌ها و تواب‌ها در تاریخ زندان سیاسی، موضوعی بسیار مهم و شاید فراموش شده است. ما در این گفتگو حتماً به این موضوع هم خواهیم پرداخت، منتها با ذکر این معترضه: آیا فضای سالم و مساعدی در این باره مهیا است؟

برمی‌گردم به سؤالی که با شما در میان گذشته بودم، یعنی چرایی عدم انتشار کتاب‌های زندان. در این باره پرسش مستقیم‌تری مطرح می‌کنم: آیا در انتشار دفترهای زندان، شما با عواملی نظیر عملکرد گروه‌های فشار - عملکرد هیستریک گروه‌های فشار - مواجه نبودید؟

○ نه نبودم. واقعاً نبودم!

● بنید آقای مهاجر! به گمان من دفترهای زندان یک گردآوری کلاسیک از ادبیات زندان سیاسی نبود. تا قبل از انتشار این دو دفتر، به جز چند نمونه استثنایی ما با مفاهیمی از قبیل «صف‌بندی‌های سیاسی»، «بایکوت‌های سیاسی»، «پدیده تواب»، «پروژه تواب‌سازی» و امثالهم در روایت‌های زندان کمتر آشنا بودیم. البته در محافل خاص صحبت‌هایی در این باره می‌شد، ولی راهی به بیرون پیدا نمی‌کرد. می‌خواهم بگویم که انتشار دفترهای زندان وقفه‌ای (به هر میزان و درجه) در روایت‌های اسطوره‌ای، تشکیلاتی زندان سیاسی پدید آورد. برای همین برای خوانندگان این گفتگو مهم خواهد بود تا بدانند چرا تلاش اجتماعی‌تان ادامه پیدا نکرد؟ لطفاً ما را به مناطق ممنوعه هدایت کنید (با خنده)!

○ (با خنده) باور کنید آقای خوشدل طرح کاری که شروع کردم، در حقیقت دو جلد کتاب زندان بود. من در نظر نداشتم دفترهای زندان را منتشر کنم. فکر و خیال من این بود که تاریخچه زندان جمهوری اسلامی را از آغاز تا سال هفتاد - که آن موقع در آستانه‌اش بودیم - تنظیم کنم. عرضم به حضورتان، بعد از آن هم با توجه به علاقه‌ای که به این موضوع داشتم، مقاله‌هایی درباره زندان نوشتم و موضوع را دنبال کرده‌ام. اما چند سالی است که به این می‌اندیشم که دوره‌ی هفتاد تا به امروز زندان جمهوری اسلامی را هم به صورتی تنظیم کنم. زمانی که ما جلد دوم کتاب زندان را منتشر کردیم، هنوز در موقعیتی نبودیم که به جلد سوم بپردازیم. امروز آگاهی‌مان از زندان سال هفتاد به بعد خیلی بیشتر شده. ولی پیش از تنظیم این کتاب دلم می‌خواهد به مسئله تواب‌ها و نادم‌ها در زندان حضرات بپردازم. در جواب سؤال شما هم باید بگویم که کوچک‌ترین فشاری بر من و همکارانم در نشر نقطه وارد نشده است. شاید این مسئله به خاطر شخصیت خودمان باشد، چرا که اگر فضا سازی و شایعه پردازی هم در کار بود، به آن وقعی نگذاشته‌ایم. ولی من شخصاً چیزی را که شما گفتید...

● تجربه نکردید؟

○ تجربه نکردم. البته بیشتر تجمع‌هایی که کار دفاع از زندانیان سیاسی و یا دفاع از حقوق بشر را دنبال می‌کنند، هرگز حاضر نشده‌اند که من باب تشویق و یا حمایت هم که شده حتا ده جلد کتاب از ما بخرند تا دستکم مقداری از مخارج کتاب، خصوصاً جلد دوم که خیلی گران تمام شد، جبران شود. یعنی نه هیچ وقت حاضر شدند بنده را...

● (با خنده) مورد لطف قرار دهند!

○ (خنده ممتد) بله! بنابر این برخی از این تجمع‌ها از کنار ما گذشتند و حتا نیم نگاهی هم به ما نیانداختند؛ البته شماری هم بوده‌اند و هستند که با ما روابط صمیمانه‌ای دارند.

● ظاهراً شما یکی از افراد خوشبخت و خوش شانس ایرانی در خارج کشور هستید!
○ (خنده ممتد و طولانی).

● بسیار خوب، می‌پردازیم به مبحث اصلی گفتگویمان. اگر مجموعاً روایت‌های زندان سیاسی را در بیست و چند سال اخیر به یک ظرف تشبیه کنیم، بی‌تردید قسمتی از این ظرف خالی است و قسمت دیگر پُر، از قسمت پُر شروع کنیم و نظرتان را فهرست‌وار جویا شویم.

○ یکی از اتفاقات مهمی که در این دوره افتاده این است که شمار شایان توجهی از زندانیان سیاسی ایران پا پیش گذاشته‌اند و آن چه را که زیسته و از سر گذرانده‌اند، بیان کرده‌اند. این مسئله از صد سال گذشته، یعنی از دوران مشروطیت به این سو سابقه نداشته. البته در هر دوره بوده‌اند زندانیانی سیاسی‌ای که یادمانده‌هاشان را قلمی کرده‌اند و به صورت پاورقی یا کتاب انتشار داده‌اند؛ هم پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، و هم پس از انقلاب ۵۷. اما هرگز سابقه نداشته در چنین مقیاس و با چنین کیفیتی با ادبیات زندان روبرو شویم. امروز نه تنها خاطرات زندان نوشته می‌شود، بلکه انواع و اقسام کار درباره‌ی زندان می‌بینیم که شما به درستی از آن به عنوان ادبیات زندان یاد کردید. امروز ما تک‌نگاری‌هایی داریم که از خاطره‌نویسی فراتر رفته...

● از جنبه‌ی روایی فاصله گرفته است.

○ از جنبه‌ی روایی فاصله گرفته است. ما امروز می‌بینیم که نامه‌های زندان، وصیت‌نامه‌های زندان منتشر می‌شود. یا به اصطلاحات داخل زندان پرداخته می‌شود. کارهای تخصصی‌ای درباره‌ی شکنجه و تأثیرات روحی - روانی آن نوشته می‌شود. یعنی کارها کم کم از حالت کلی در آمده و به حالات تخصصی رسیده؛ یا جنبه‌های تخصصی پیدا کرده. به نظر من این دستاورد بزرگی است برای جامعه و آینده‌ی جامع‌ها ما. چون به هر حال گفتن و بازگفتن درباره‌ی زندان، درباره‌ی شکنجه، بازداشت و بازجویی - این چهار رکن مهم سیاست بی‌رحمی - بیش از هر چیز به آگاهی مردم کمک می‌کند؛ نیز به خودآگاهی مردم درباره‌ی این پدیده‌ی پلشت. به گمان من از طریق این کوشش‌هاست که جنگ میان فراموشی و حافظه جمعی، جنگ میان حکومت استبدادی یا توتالیتر با جامعه به سود آزادی تمام می‌شود و استبداد واپس می‌نشیند، مردم به آگاهی دست می‌یابند و این هشیاری و آمادگی در مردم ایجاد می‌شود که نسبت به وضعیتی که آستان تکرار جنایت است حساسیت نشان دهند. شما خودتان سالهاست که در این کار هستید و خیلی خوب آگاهید که چقدر گفتن و بازگفتن درباره‌ی زندان دشوار است. جامعه‌ای که این دشواری را بر خود هموار کند و از گفتن و بازگفتن درباره‌ی وجوه گوناگون سیاست بی‌رحمی خودداری نکند، به نظر من، جای امیدواری زیادی دارد...

● آیا واقعاً این باور اجتماعی (گفتن و بازگفتن، شنیدن و باز شنیدن) مسایل زندان به میان توده‌های مردم هم رفته است؟ یعنی اگر ما نخواهیم جمعی خاص و طیفی معین را در نظر بگیریم. می‌دانید آقای مهاجر من فکر نمی‌کنم که نسل جوان ایرانی اطلاع زیادی از وقایع دهه‌ی شصت داشته باشد. حتی یک گام جلوتر می‌آیم و می‌گوییم که نسل انقلاب ایران هم در یک مقیاس وسیع، دیگر تمایلی ندارد که به سالهای شصت تا شصت و هفت توجهی داشته باشد. از این روی سؤالی که مطرح می‌شود این است: آیا نیاز به دانستن، به گفتن و بازگفتن درباره‌ی پلشت زندان سیاسی - آن هم برای فراموش نکردن و تکرار نشدن - در سطح وسیعی از جامعه و در میان توده‌ی مردم وجود دارد؟

○ این پرسشی بسیار بنیادی است. آن چه من از نسل جوان کشورم می‌دانم این است که این نسل از خیلی از مسایل سالهای سپری شده، آگاه نیست. و این البته تا حدود زیادی طبیعی و منطقی است. زیر استبداد جمهوری اسلامی، طبیعی است که نسل جوان از خیلی مسایل اطلاع نداشته باشد. و اتفاقاً همین نسل جوان، زمانی که پا پیش می‌گذارد و شروع به مبارزه می‌کند، درست در این زمان برایش مطرح می‌شود که از تاریخ کشورش آگاه شود و از چند و چون روندهای سیاسی و اجتماعی سردرآورد. این ناگاهی البته فقط مخصوص این نسل نیست. در باره ی نسل ما هم صادق بوده است. یعنی اگر ما نسبت به تاریخمان و نسبت به فرایندهای سیاسی و اجتماعی صد سال گذشته مان آگاهی می‌داشتیم، امکان نداشت که جمهوری اسلامی بر سر ما آوار شود و دچار این مصیبت شویم.

● کاملاً با شما موافقم!

○ نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که نباید از یاد ببریم که آگاهی در آزادی به دست می‌آید، از ده‌ها راه و از جمله از راه تبادل نظر. امروز می‌بینیم که در خارج از کشور، سال شصت و هفت و یادمان آن کشتار بزرگ، به امری جا افتاده‌ای تبدیل شده است و همه درباره‌ی جنایتی که در این سال رخ داده، صحبت می‌کنند. کشتار بزرگ حتا به فیلم، قصه و رمان و ترانه و... راه یافته است. در داخل کشور هم می‌بینیم کسانی که از این حکومت بریده‌اند، این بغض گلویشان را گرفته و نمی‌توانند آن را قورت دهند. اشاره‌ام به چند نوشته آخر اکبر گنجی است حتا در بستر اعتصاب غذا. به حتم دنبال کرده‌اید که با چه صراحت و شجاعت تحسین برانگیزی از کشتار بزرگ سال شصت و هفت صحبت کرده است. یا عمادالدین باقی که او هم - البته کمتر از گنجی - به موضوع نزدیک شده است. امثال این‌ها البته زیاد نیستند و مسئله هنوز در میان مردم جا نیافتاده. و جا افتادن آن در بین مردم، همان طور که خدمت‌تان عرض کردم، جز در فضای آزاد، تصور نمی‌کنم ممکن باشد.

● با اظهار نظر آخرتان مجبورم به موضعی اشاره کنم که شاید ارتباط مستقیمی به گفتگویمان نداشته باشد، ولی بی‌ارتباط هم نیست. «حقوق شهروندی» و دفاع از حق شهروندی از فردای انقلاب مشکل جامع‌ه سیاسی و روشنفکری ایرانی بوده و تا به امروز هم این مشکل ساختاری وجود داشته است. به طور مثال اصل «دفاع از محاکم‌ه عادلان‌ه شهروند» که از فردای انقلاب دامن‌گیر هویدا و دیگر سران رژیم گذشته بود، امروز هم دامن گنجی و امثال او را گرفته و کماکان اغلب نیروهای سیاسی نسبت به آن موضع مشخصی ندارند. به زبان ساده هنوز اغلب نیروهای سیاسی و روشنفکران ایرانی موضع شخصی نسبت به حقوق شهروندی هم‌ه آحاد و طبقات مختلف مردم از هر نژاد و باور و ملیت، ندارند.

○ قبول دارم، یعنی آن چه که به زمان انقلاب مربوط می‌شود را قبول دارم. اما به گمان من جامع‌ه ما در آن زمان در مرحله‌ای نبود که به حقوق زندانیان - حتا اگر آن فرد جنایتکار بود - توجهی داشته باشد. به این معنی که جانی هم حقوق انسانی‌ای دارد که باید محترم شمرده شود. همان‌طور که عرض کردم حتا جنایتکاران، شکنجه‌گران و آمرین سیاست سرکوب هم باید در دادگاه عادلانه‌ای محاکمه شوند؛ وکیل داشته باشند و از کلی‌ه حقوق انسانی برخوردار باشند. از این که بگذریم نباید از یاد ببریم که در آن زمان جامع‌ه ما مخالفتی نسبت به مجازات اعدام نداشت. به هر حال من نمی‌دانم در فضایی که در آن مقطع حاکم بود، از آن استبداد سیاه محمدرضا شاهی و پیش از آن رضاشاهی، چیز بیشتری می‌توانست بیرون بیاید یا نه؟ البته در سالهای بیست تا سی دو قدم‌هایی در آن راستا برداشته شد؛ از جمله کاری که احمد کسروی کرد. وقتی او پذیرفت وکیل سرپاس مختاری شود، دقیقاً روی همین

مسئله انگشت گذاشته بود. می‌خواهم بگویم که اگر از یک چشم‌انداز تاریخی به قضیه نگاه کنیم و هر موضوعی را در فضای تاریخی خودش در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که در آن دوره تاریخی با محدودیت‌های بنیادینی روبرو بودیم.

● ببینید! انتظارات معینی از «الیت»‌های جامعه در مقطع انقلاب می‌رفت؛ این انتظارات هرگز برآورده نشد. حتا جلوتر می‌آیم و می‌گوییم که این انتظارات ابتدایی از روشنفکران، هنوز پس از گذشت سالها برآورده نشده و کماکان در بر همان پاشن‌ه دوران انقلاب می‌چرخد.

○ من حرف شمار قبول دارم. ما باید به الیت‌های جامعه‌مان در این زمینه‌ها بپردازیم. من خودم را از الیت‌های جامعه نمی‌دانم، اما نمی‌توانم از دیگران خورده بگیرم و به کارنامه‌ی خودم نپردازم. من آن زمان یک جوان بیست و چهار پنج‌ساله‌ای بودم. یکی از ده‌ها هزار مبارز سیاسی‌ای که برای آزادی و بهروزی کشورش به دنیای سیاست کشیده بود. به خاطر دارم که چقدر از آن محاکمات تلویزیونی درد می‌کشیدم، اما مخالفتم را ابراز نمی‌کردم. تردیدی نیست که انتقاد به من و امثال من که کم نبودیم، وارد است. من از آن همه خشونت، از آن همه بی‌رحمی و ددمنشی بی‌زار بودم. ولی هم‌رنگ جماعت بودم و حرف دلم را نمی‌زدم و از کنار قضیه به سادگی می‌گذشتم. خیلی دشوار نیست که بفهمیم از احزاب و سازمانهای سیاسی آن دوره که کیفیت و بضاعت‌شان را اینک خوب می‌شناسیم، نباید انتظار بیشتری می‌داشتیم. اما شاید از «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» یا کمیته دفاع از حقوق بشر می‌شد انتظار بیشتری داشت؛ که متأسفانه آنها هم بیلان درخشانی در این زمینه نداشته‌اند. هر چند نباید فراموش کنیم مخالفت اصولی زنده یاد «رحیمی» را، اسم کوچک‌اش را فراموش کرده‌ام...

● مصطفی رحیمی.

○ بله، مصطفی رحیمی، را با آن محاکمات و در برخورد با آن ددمنشی‌ها. به هر روی من به عنوان کسی که مسایل را دنبال می‌کنم، امروز که به اسناد و برنامه‌ها و گروهها و سازمانها و احزاب سیاسی نگاه می‌کنم، می‌بینم که اکثریت آنها به یک سلسله موضوع‌هایی حساسیت نشان داده‌اند، که دیروز هیچ حساسیتی به آن نداشتند. با جرات می‌شود گفت که امروز اندک شمارند نیروهایی که لغو مجازات اعدام و مخالفت با هرگونه شکنجه، در برنامه‌شان نیامده باشد. حال ممکن است کسی بگوید که اینها همه حرف است. ولی در عمل هم حساسیت‌هایی دیده می‌شود که تا حدود زیادی جای دلگرمی‌ست. البته من نمی‌گویم که ما به طور کلی این مسایل را پشت سر گذاشته‌ایم. نه، من هم مثل شما متوجه هستم که هنوز بر سر این گونه قضایا، اما و اگرهایی هست. ولی درعین حال این را هم می‌بینم که در ظرف این بیست و شش - هفت ساله خیلی پیش آمده‌ایم. «خیلی» را پس می‌گیرم و می‌گویم: پیش آمده‌ایم...

● آرام - آرام حرکتی کرده‌ایم!

○ (خنده ممتد) بله!

● (با خنده) در قسمت پر لیوانی بودیم که ادبیات زندان را به آن تشبیه کرده بودیم. در این رابطه و در پل‌ه اول، حداقل می‌توان گفت که روایت زندانی سیاسی از زندان (حتا اگر فاقد ارزش‌های تاریخی باشد) به راوی کمک شایانی می‌کند. به این معنی که به هر حال شنونده‌ای هست برای شنیدن تجربه‌های تلخ و درد دل‌های او.

○ ولی من می‌گویم از این مرحله باید فراتر رفت. راوی زندان می‌تواند با دوستانش بنشیند و صحبت کند. اما وقتی او می‌نویسد و یا سخنرانی می‌کند، خودش را در معرض دید و داوری دیگران قرار می‌دهد. ما یک مرحله‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم، مرحله‌ای که پانزده شانزده سال پیش شروع شد. یعنی اولین خاطرات زندان که منتشر شد، نوشته‌های محسن فاضل، کارهای پرویز اوصیا، سیاوش بشیری، کار پروانه علیزاده، شهرنوش پارسا پور...

● کار منیره برادران.

○ منیره برادران و دیگران. من تصور می‌کنم که تا حالا حدود پنجاه کتاب "خاطرات زندان" منتشر شده...

● و تعداد زیادی جزوه و تک‌نگاری زندان.

○ و بسیار بسیار جزوه و مقاله کوتاه در مجله‌ها و روزنامه‌ها. می‌خواهم بگویم که ما در این پانزده شانزده سال گذشته مقدار زیادی چیز نوشته‌ایم. امروز وارد مرحله‌ای شده‌ایم که مطالبی که به شکل پراکنده و جدا جدا گفته شده - و بی‌چون و چرا پذیرفته می‌شد - امروز در کنار هم و در قیاس با هم مورد سنجش قرار می‌گیرد. مجموعه کاری که صورت گرفته، خواننده و پژوهشگر را در موقعیتی قرار داده که می‌تواند در مورد حدّ دقت، درستی و گونه (ژانر) کارها؛ به داوری بنشیند. کاری که ایرج مصداقی در کتاب چند جلدی‌اش کرده، بازتاب وضعیت تازه و مرحله‌ی نوینی‌ست که ادبیات زندان ما وارد آن شده.

● شاید هم بشود گفت که کار ارزنده‌ی ایرج مصداقی، محصول جو آشفته و مغشوشی است که بر روایت‌های زندان، و بر نقدهای موجود حاکم بوده است. اما اجازه می‌خواهم دنبال سؤال قبلی‌ام را پی بگیرم. اشاره کرده بودم که حداقل کمکی که به راوی می‌شود، این است که شنونده‌ای هست برای شنیدن خاطرات و درد دل‌های او. در اینجا پرسشی که هر فرد منصفی از خود می‌پرسد این است که آیا خارج کشور شنونده‌ی منصف و منطقی‌ای بوده برای شنیدن روایت‌های واقعی زندان؟ و یا اینکه این جامعه انتظارات و توقعاتش را به روایان زندان حقه کرده است. من فکر می‌کنم اگر کسی به خود جرأت داده و به این سؤال پاسخ مثبت دهد، حداقل باید جوابگو باشد که چه تعداد زندانی سیاسی که در زندان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، فرصتی برای بیان آزادانه‌ی خاطراتشان داشته‌اند؟ و یا به چه تعداد زندانی سیاسی نادم و تواب اجازه داده شده تا خاطرات واقعی‌شان را بازگو یا منتشر کنند؟

○ می‌خواهم در ابتدا روی نکته‌ای انگشت بگذارم. وقتی از خارج کشور صحبت می‌کنیم، از جمعیتی پنج شش میلیون نفره صحبت می‌کنیم که در این عصر ارتباطات، رابطه‌ای نزدیک با هم دارند و با هزار و یک تار مرئی و نامرئی به داخل کشور متصلند و به نحوی مسائل‌شان را به یکدیگر منتقل می‌کنند. البته این یک مفهوم نسبی‌ست و درباره طبقات و اقشار اجتماعی مختلف به نسبت‌های مختلف عمل می‌کند. می‌خواهم بگویم که امروز بر خلاف روزگار شاه، خارج از کشور، به مفهوم خارجه‌نشین دور افتاده از ملک و مردم نیست. دوم اینکه به هر حال یک بخش از فرهیختگان جامع‌ه ایران، در خارج از کشور زندگی می‌کند و این بخش مسایل کشورش را به درجات گوناگونی دنبال می‌کند. با این وصف من تصور می‌کنم که اتفاقاً در همین خارج کشور است که می‌شود مسائل را مطرح کرد، شکافت و به کنه واقعیت دست یافت. در همین جاست که زندانبان‌های پیشین و تواب‌ها می‌توانند با نگرانی کمتر و امید بیشتر شروع به صحبت کنند و و.

حالا اگر اجازه دهید، می‌خواهم توجه شما را به نکته دیگری جلب کنم و آن این که کسانی که تواب بوده‌اند، به سختی حاضر به حرف زدن هستند. این مسئله هم تنها مختص به ما ایرانی‌ها هم نیست. در ماجرای دردناک

اردوگاههای نازی، از میان یهودی‌هایی که به همکاری با فاشیست‌ها تن داده بودند و دستیار زندان شده بودند و در نتیجه از موقعیت ویژه‌ای در اردوگاه‌ها برخوردار بودند و به عنوان «زندانیان ممتاز» شناخته می‌شدند، اندک شمار بودند کسانی که پروا به خرج دهند و پا پیش بگذارند و از آن چه کرده‌اند صحبت کنند. و این در اروپای دمکرات بود. به هر حال موقعیت همدستی با زندانبان، با اشغال‌گر و با عملی ستم، موقعیت خاص و خطیریست. نه جامعه نسبت به این گونه افراد نظر مساعد دارد، نه خود این افراد راحت می‌توانند از کرده‌ی خود سخن بگویند و آن چه دیده‌اند و شنیده‌اند و می‌دانند را بازگو کنند. البته بوده‌اند و هستند کسانی که وسوسه سخن گفتن داشته‌اند، «اعتراف» کردن (برخی از اعتراف‌ها، چه از میان یهودی‌ها و چه آمریکایی جنوبی‌ها نقش بزرگی در آگاه ساختن مردم از سازوکار بازجویی و شکنجه و زندان داشته است) در میان ما ایرانی‌ها هنوز این تحول رخ نداده است. اما تصور نمی‌کنم که از آن دور باشیم. من دست کم از دو نفر خبر دارم که در جدال با خودند و در کشاکش‌ها شدن از عذاب وجدان. آن‌ها می‌دانند که از طریق حرف زدن است که می‌توانند با خودشان آشتی کنند و دوباره به میان مردم بازگردند. اما هنوز آمادگی این کار را ندارند. احساس می‌کنم که این آمادگی کم کم دارد فراهم می‌شود.

● همه گاه پروسه‌ای برای تکوین هر پدیده، از جمله خاطرات زندان لازم بوده، اما مسئله من که ادام‌آ پرسش قبلی‌ام است، فراهم نبودن چنین فضا و محیط اجتماعی، حتا در اقلیتی از جامع‌آ ایرانی خارج کشور است. مثلاً در یک سمینار یا در یک جلس‌آ سخنرانی، نادم یا توایی بیاید و از گذشته‌اش صحبت کند. متأسفانه باید بگویم که بسیاری از روایت‌های زندان (حداقل روایت‌های شفاهی) از قانون «عرضه و تقاضا» تبعیت می‌کنند و چه بسا «اسطوره» و اسطوره سازی در مبحث خاطرات زندان از دل چنین واقعیتی بیرون آمده باشد. از طرف دیگر باید بگویم که من هم تجرب‌آ مشابه شما را داشته‌ام. زندانیان توایی با من تماس گرفتند تا از گذشته‌شان صحبت کنند. اما حاصل چند ماه تماس حضوری و گفتگوی تلفنی چه شد؟ گفتگویی انجام نشد. چرا؟ به من می‌گفتند اگر از گذشته بگویم، مردم به ما چه خواهند گفت؟ می‌گفتند: اگر گفتگویمان فردا منتشر شود و مردم ما را شناسایی کنند، چه کسی از ما حمایت خواهد کرد؟ آقای مهاجر! من از مهیا نبودن این محیط اجتماعی برای پذیرفتن واقعیت‌های گذشته صحبت می‌کنم.

○ من اصلاً منکر آن چه شما می‌گویید نیستم. تردید ندارم که بخش‌هایی از جامع‌آ ایرانی خارج از کشور سر این قضیه هو و جنجال به پا می‌کند. ولی می‌خواهم بگویم که بخش‌هایی هم هستند که این آمادگی را پیدا کرده‌اند. من در موقعیتی نیستم که بدانم کدام یک از دو کف‌آ ترازو سنگین‌تر است؛ ولی می‌دانم که امروز گوش شنوا وجود دارد و می‌دانم که امروز روحی‌آ بخشش هم به وجود آمده است. از طرف دیگر واقعیت این است که تواب کارهایی مرتکب شده، در حد تبهکاری. و من نمی‌دانم وقتی برخی از آن‌ها می‌گویند: جامعه چه خواهد گفت؟ از جامعه چه انتظاری دارند. انتظار این است که بالاخره واقعیت روشن شود و به جامعه بگویند که من آدم کشته‌ام، من تیر خلاص شلیک کرده‌ام...

● بله، اما مگر هم‌آ تواب‌ها تیر خلاص زده‌اند و آدم کشته‌اند؟

○ درست می‌گویید، هم‌آ تواب‌ها آدم نکشته‌اند و تیر خلاص زده‌اند. کاملاً موافق هستم. همان‌طور که در گفتگوی قبلی‌مان بحث کردیم، تواب‌ها به درجات گوناگونی لغزش و سقوط کرده‌اند. درست است، تواب داریم تا تواب. و خیلی مهم است که ما مرز میان تواب و نادم را معلوم کنیم. نادم تواب نیست، درست است؟

من و شما می‌دانیم که در زندان با برخی از این نادم‌ها طوری برخورد می‌شد که گویی تواب هستند. کاملاً درست می‌گویید، در بین تواب‌ها یکی خبرچینی کرده، یکی در روزنامۀ «رجعت» یا «عبرت» یا «پیوند» مطلب می‌نوشته...

● یکی در بازجویی‌ها شرکت کرده و دیگری تیر خلاص هم زده است.

○ کاملاً! و بالاخره اینکه ما برای یک لحظه هم که شده، باید بتوانیم خود را جای آدم‌هایی بگذاریم که در یک موقعیت بی‌نهایت دشوار و زیر فشارهای طاقت‌فرسا خرد شده‌اند، به موجودی دیگر استحاله پیدا کرده‌اند و دست به کارهای شرم‌آوری زده‌اند که به یادآوردنش هم جان سوز است؛ چه رسد به زبان‌آوردنش. با این همه من از هر زاویه‌ای که به مسئله نگاه می‌کنم باز به این نتیجه می‌رسم که بهترین کار، درست‌ترین کار، سالم‌ترین کار و مفیدترین کار این است که بیایند و بگویند که چه کردیم، چرا چنین کردیم، چه شد که چنین کردیم. آقای خوشدل شما بگویید چه باید کرد که این‌ها پا پیش بگذارند و سکوت‌شان را بشکنند. از سوی دیگر اکنون مدتی است که ما داریم به دوران پس از جمهوری اسلامی فکر می‌کنیم و امروز اکثر زندانیان سیاسی پیشین متفق‌القولند که: ما نمی‌خواهیم از آمرین و عاملین رنج و شکنج‌مان انتقام بگیریم. مفهوم انتقام، که مفهومی بسیار کهن است و هنوز حتا در دموکراتیک‌ترین جوامع کاربرد دارد (حتما به خاطر می‌آورید که فردای ۱۱ سپتامبر آقای بوش از لزوم انتقام گرفتن آمریکا داد سخن داده). این مفهوم در میان فرهیختگان جامعۀ ما - به قول شما الیت جامعه ما - تا حدود زیادی رنگ باخته است. همین جامعۀ ایرانی که ادعای زیادی هم در این دنیا ندارد و هر روز بر سرش می‌زنند که متمدن نیست و تروریست پرور است، و وجود جمهوری اسلامی را هم مصداق اصل «خلاق هر چه لایق» قلمداد می‌کنند، همین جامعه با همۀ کاستی‌ها و نارسایی‌هایش امروز از زبان بیشتر پیشروان، فرهیختگان و آرمان‌خواهان‌ش می‌گوید: نمی‌خواهیم انتقام بگیریم. آن چه می‌خواهیم این است که حقیقت روشن شود. خواستار اعدام کسی هم نیستیم. خواستمان این است که دادگاهی تشکیل شود و جنایتکاران با داشتن وکیل و استفاده از همه‌ی حقوق شهروندی‌شان در آن دادگاه محاکمه شوند. در همین راستا هم تاکنون چند پیشنهاد مطرح شده است. یکی، تشکیل دادگاهی بین‌المللی است، دیگرانی هستند که از تریبونال صحبت می‌کنند، پیشنهاد دیگری هم که تازگی‌ها مطرح شده «کمسیون حقیقت‌یاب» است، با الهام از تجربۀ آفریقای جنوبی و کشورهای آمریکای جنوبی. طرح این است که آمرین و عاملین شکنجه‌ها و اعدام‌ها بیایند و بگویند که با زندانی چه کرده‌اند. این فکر در میان طیفی از جامعه‌ی روشنفکر و تبعیدی امروز به شدت مطرح است. و من فکر می‌کنم در همان حال که این روی سکه را باید دید، روی دیگر آن را هم نباید از دیده دور داشت. من مطمئن هستم که اگر صبحت‌های صمیمانه‌ای صورت بگیرد، قضیه‌ی سخن گفتن زندانبانان و تواب‌ها شکل متفاوتی به خود خواهد گرفت.

● حقیقتاً نمی‌دانم! و برای بار دوم با انداختن توپ در زمین خود می‌گویم که در برخی موارد نمی‌توانم مثل شما بیاندیشم. شاید از این بابت جزو آدم‌های بدبین این جامعه باشم! (با خنده) چرا که من فکر می‌کنم عبورما از پلکان روایت‌های زندان سیاسی، عبوری نامتوازن و نامتعارف بوده است. من فکر می‌کنم که حتا در گذشتن از همان پله‌های اول با مشکلات عدیده‌ای روبرو بوده‌ایم اما به روی خود نیاورده‌ایم و رفته‌ایم به سراغ پله‌های دیگر، و وقتی به پله‌های بالاتر رسیده‌ایم، عده‌ای سرگیجه گرفته و به پایین پرتاب شده‌اند و عده‌ای هم با همان وضعیت به فکر صعود بوده‌اند. گفتم که، نمی‌دانم! حداقل این تجربۀ ما من است. شاید محیط اجتماعی و تجربه‌های من با شما متفاوت بوده است.

○ چیزی که شما می‌گویید هم بخشی از واقعیت است. واقعیت وجود اجتماعی ما یک واقعیت پیچیده، چند پهلو و چند سویه است. من اصلاً نمی‌توانم منکر شوم که این رگه‌ای که شما در جامعه می‌بیند، وجود خارجی ندارد. به هیچ وجه! آن چه من می‌گویم این است که رگه‌های فکری مختلفی در جامعه وجود دارد. اتفاقاً گاهی وقتها من هم از خودم سؤال می‌کنم که چقدر ما داریم این قدمها را متدیک و روشمند برمی‌داریم؟ بعضی وقتها هم احساس می‌کنم که بی‌راهه می‌رویم. شاید به همین خاطر است که مدتی تند می‌رویم، مدتی کند و مدتی هم در بی‌حرکتی مطلقیم و وقفه در کارمان ایجاد می‌شود.

● ظاهراً بی‌آنکه خواسته باشیم در یک اقدام ناخواسته توجه‌مان به قسمت خالی ظرف معطوف شده - و چه خوب! (با خنده) حال که این طور است به نکات و مفاهیمی بپردازیم که تاکنون در ارائه و تدوین خاطرات زندان نقش مهمی داشته است. در این محدوده فکر می‌کنم که عامل «ایدئولوژی» باید نقش و جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. شما چه فکر می‌کنید؟

○ من دلم می‌خواهد سؤال را برایم کمی باز کنید تا بتوانم سنجیده‌تر صحبت کنم.

● به عقیده من تأثیر فاکتور ایدئولوژی در روایت‌های تاریخی به طور عام، و روایت‌های زندان به طور خاص در جامعه ایرانی به طیف و نگرش معینی محدود نبوده است. روی بخش دوم متمرکز می‌شوم و مثالی می‌زنم: ما کتاب «شهیدان توده‌ای» را داریم که قلب تاریخ، قلب روایت‌های تاریخی و بازسازی گستاخان‌ها تاریخ زندان به سود یک نگرش معین است. در کنار آن کتاب «قهرمانان در زنجیر» را داریم که بخش‌هایی از آن و یا حداقلی از کتاب در جهت منافع تشکیلاتی، سیاسی یک سازمان معین نگاشته شده است. از میان کتابهای «منفرد» این هم می‌توانم از نمونه‌های متعدد به کتاب «زیر بوته لاله عباسی» دوستم نسرين پرواز اشاره کنم که شمشیر ایدئولوژی در این کتاب تا اندازه‌ای تاریخ را مجروح کرده که خواننده کتاب با یک زندانی مذهبی که در فعل و انفعالات زندان نقش مثبتی داشته، روبرو نمی‌شود.

○ راست می‌گویید، خاطرات نسرين پرواز ایدئولوژیک است. او از دریچه‌ای به پیرامونش می‌نگرد که شعایی بسیار محدود دارد. عینکی هم که به چشم می‌زند، بیش از حد دودیست؛ تا جایی که وقتی به توصیف دیده‌هایش می‌نشیند، متوجه می‌شویم که برداشت یا دقیق تر بگویم پنداشت‌هایش از واقعیت، ربط چندانی با خود واقعیت ندارد. در کار او ذهن است که عین را می‌سازد. واقعیت عینی، بیش از حد متعارف و معقول در معرض سیرو سیاحت‌های ذهنی‌ست. ذهنی‌گرایی یکی از اجزای بنیادی طرز تفکر و جهان‌نگری (ایدئولوژی) است که نسرين پرواز هم از پیروانش است. اما در باره کتاب «قهرمانان در زنجیر»، من به راستی نمی‌دانم این کتاب چقدر ایدئولوژیک است. من وقتی به این کتاب نگاه می‌کنم، کتابی که چهارصد و... (مکث)

● نزدیک به پانصد صفحه است.

○ بله، چهارصد و نود و سه صفحه، همان طور که خودتان گفتید، نزدیک به پانصد صفحه کتاب است. و کتاب درباره زندان است و قل و زنجیر و قهرمانان در زنجیر. خُب جالب نیست که در میان این همه‌ی آدم در زنجیر، حتا نام یک نفر چپ‌گرای در زنجیر در این کتاب نیامده است؟ اسم که چه عرض کنم، اشاره‌ای هم به وجود یک زندانی چپ‌گرا در این کتاب نشده. حیرت‌انگیز است؛ حیرت‌انگیز!

● شاید نظر تنظیم‌کنندگان این کتاب این بوده که کتابی راجع به زندانیان سیاسی سازمان مجاهدین منتشر کنند. به عبارت دیگر اگر اسم کتاب را بخوایم عاریه بگیریم، نام کتاب «مجاهدین در زنجیر» خواهد بود.

○ قبول. بگذارید با این فرض به بررسی کتاب بپردازیم. کتاب درباره‌ی زندان جمهوری اسلامی است. زندانیان مجاهد بالاخره در بندهای مختلط زندگی کرده‌اند. توجه دارید که از آخرهای سال ۶۶ است که مجاهدها را از چپ‌ها جدا می‌کنند. تا آن وقت مجاهد و چپ‌ها در یک بند و در یک اتاق زندگی می‌کردند. با هم. در راهروهای انتظار، اتاق‌های بازجویی و شکنجه هم، کنار هم بودند. چطور ممکن است که بازگویی ماجراهایی که بر یک جمع رفته، جماعتی به کلی محو و ناپدید شوند؟ تا این لحظه که من با شما صحبت می‌کنم، هیچ کتاب زندانی را نمی‌شناسم که به کلی منکر وجود بخشی از زندانیان سیاسی و عقیدتی جمهوری اسلامی شده باشد. به راستی حیرت‌انگیز است! به حتم فصل کشتار بزرگ سال شصت و هفت را در این کتاب خوانده‌اید. لام تا کام از کشتار زندانیان دست‌چپی نمی‌گویند. کسی که فقط این کتاب را بخواند هرگز نمی‌فهمد که هدف کشتار حکومت چپ‌ها بودند. این خصوصیات را که بر می‌شمارم...

● می‌بخشید حرف‌تان را قطع می‌کنم. از آنجا که به دو کتاب بالا اشاره کرده‌اید، لطفاً توجهی هم به کتاب «شهیدان توده‌ای» داشته باشید.

○ شهیدان توده‌ای به بدی قهرمانان در زنجیر نیست. مشابهت‌هایی بین این دو کتاب وجود دارد، اما تفاوت‌هاشان هم کم نیست. از عنوان کتاب‌ها آغاز کنیم. عنوان "قهرمانان در زنجیر" خواننده را گمراه می‌کند. "شهیدان توده‌ای"، تکلیف خواننده را از همان اول روشن می‌کند. در "شهیدان توده‌ای" به غیر توده‌ای‌ها هم اشاراتی می‌شود؛ قهرمان در زنجیر، مجاهدند و بس. اغراق‌گویی "قهرمانان در زنجیر" به هیچ روی با لاف و گزاف‌گویی‌های "شهیدان توده‌ای" قابل قیاس نیست. وجه مشترک این دو کتاب فرقه‌گرایی است...

● چنین چیزی در عوامل فرهنگی ریشه ندارند؟

○ بیش از هر چیز منافع فرقه‌ای است که عمل می‌کند؛ گروه‌گرایی است که عمل می‌کند. نمی‌خواهم بگویم که عامل ایدئولوژی نقشی ندارد که دارد؛ اما این نقش در قشرهای تحتانی و لایه‌های زیرین اندیشه‌ی حاکم بر کتاب جاری و ساری است. عامل ایدئولوژی در "شهیدان توده‌ای" گاه خیلی آشکارتر و پُررنگ‌تر از "قهرمانان در زنجیر" جلوه می‌کند. "رفیق هیچ‌گاه از آرمان‌های انقلابی خود روی برنتافت و تا آخرین نفس به حزبش وفادار ماند. هر دو کتاب سرشار از جمله‌های کلیشه‌ای‌اند: "او نفرت از دشمنان مردم و عشق لایتناهی به انسان را تنیده با وجودش کرده بود" یا "استقامت او در زندان حماسی بود. دوران زندان و زجر و شکنجه‌های طاقت‌فرسا، خللی بر اراده‌ی استوار او وارد نساخت". این‌ها اما در برابر داستان‌سرایی‌های مجاهدین - که اگر نگویم دروغ محض است، باید بگوییم بدآموزی خطرناکی به مبارزین جوان است - هیچ است. بگذارید چند خط از صفحه‌های ۳۰ و ۳۱ قهرمانان در زنجیر را بخوانم که خود حدیث مفصل بخوانید از این مجمل: زمانی که هر مبارز و مجاهدی دستگیر می‌شود، جلاد تصور می‌کند به پیروزی نهایی دست یافته است. سرمستانه فقهه می‌زند و در پوست نمی‌کنجد. اما این لذت حیوانی دیری نمی‌پاید. زندانی در برابر او می‌ایستد، قدرتش را به ریشخند می‌گیرد و اطلاعات مورد نیاز شکنجه‌گر را نمی‌دهد. "نمونه‌ی دوم ... در پایان این شکنجه‌گر است که درمانده و شکست‌خورده فرومی‌ریزد. در واقع زندانی با مقاومت لحظه به لحظه خود شکنجه‌گر را درهم می‌کوبد و به قدرت او که در شلاق و ابزار شکنجه‌اش خلاصه می‌شود، پوزخند تمسخر می‌زند. "طوری القا می‌کنند که انگار کسی در زیر شکنجه حرفی نزده و انگار هر نوع حرف زدن در زیر شکنجه، معادل خیانت است. یا تصویری را می‌دهند که فردی پس از تحمل ساعت‌های شکنجه بلند می‌شود و شعر آزادی می‌خواند و...

● در اینجا تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی این دوستان مشکل و مسئله من نیست. مسئله من نگرش‌های معینی هستند که به اسم خاطره‌نویسی، به اسم تاریخ و وقایع تاریخی مقاصد معین سیاسی - تشکیلاتی را دنبال می‌کنند. طبیعتاً تعداد زیادی از مردم این کتابها را می‌خوانند و داده‌های آنها به باور اجتماعی مردم تبدیل می‌شود.

○ بله! اما نکته‌ای که واقعاً مرا به فکر فرو می‌برد و بیشتر مرا...

● متأثر می‌کند؟

○ متأثر می‌کند، این است که کتاب نسرین پرواز، کتاب خاطرات یک فرد معین است. او خواسته قضایا را آن طور ببیند که می‌خواهد ببیند. گرفتاری بزرگ " کتاب قهرمانان در زنجیر" و کتاب " شهیدان توده‌ای" در این است که این کتابها ادعا دارند که کارشان حاصل یک کار تحقیقی است. مثلاً در مقدمه کتاب قهرمانان در زنجیر به طور مشخص گفته می‌شود: «از آن هنگام که کار تحقیق و تدوین این کتاب آغاز شد، پیشاپیش روشن بود که به دلایل متعدد امکان آرایه کاری بدون عیب و نقص یا جامع وجود ندارد. گسترده‌گی زندانها و جنایت‌های رژیم خمینی و مقاومت درخشان نسل انقلاب در برابر آن، چنان است که با وجود انبوه اطلاعات و گزارشات، ناگزیر از این نتیجه‌گیری هستیم که آگاهی‌مان از آنچه در زندانهای خمینی گذشته است اندک است. با این حال سعی کرده‌ایم در روایت واقعی امین و صادق باشیم».

● من در تقسیم‌بندی خودم نزدیک به بیست کتاب خاطره زندان را در زیر مجموع آ این سه کتاب قرار داده‌ام. می‌خواهم بگویم که نزدیک به یک سوم خاطرات منتشر شده، اهدافی متفاوت از خاطره‌نویسی زندان داشته است. بنابراین سه موردی که به آن اشاره کردیم، صرفاً نمونه‌هایی به شمار می‌رفته‌اند. آیا کتابهای دیگری در این زمینه هست که شما بخواهید به آنها اشاره‌ای کنید؟

○ ببینید آقای خوشدل! از نظر من بیشتر کتاب‌های "خاطرات زندان"، تاریخ‌نگاری زندان نیستند.

● کاملاً موافقم!

○ ما هنوز در گامهای آغازین تاریخ‌نگاری زندان هستیم. بیشتر آن چه تاکنون منتشر شده، خاطرات زندان و روایت‌های فردی‌ست. به نظر من اصالت خاطرات زندان و روایت‌های فردی هم آن جا محک می‌خورد که به راستی روایت‌ها «فردی» باشند. یعنی راوی احساس‌ها، برداشتها و مشاهدات مستقیم خودش را به قلم یا به زبان بیاورد. اصالت این قبیل کارها از این جنبه است. به همین خاطر هم آنها را «کتاب خاطرات» می‌خوانیم و به همین خاطر هم می‌پذیریم که از یک وضعیت یگانه، روایت‌ها و دیدهای گوناگونی ارائه شود.

● درست می‌گویید، اما بسیاری از وقایع نگاری‌ها و خاطرات زندان به عنوان تاریخ‌نگاری و کاری تحقیقی مورد تأکید قرار گرفته است. اتفاقاً مشکل هم از همین نقطه شروع شده، که در این کارزار تشخیص سره از ناسره کاری دشوار شده است.

○ با شما هم عقیده‌ام که تشخیص سره از ناسره کار دشواری شده، اما لابد شما هم با من هم عقیده‌اید که این دشواری خوبی‌ست! چرا که ما در آستانه‌ی تحوّل مهم در زندان نویسی هستیم. تا جایی که من به خاطر می‌آورم - در این باره بیشتر باید فکر کنم - اکثر این کتاب‌ها تحت نام خاطرات زندان منتشر شده و نویسنده هم ادعای تاریخ‌نگاری نکرده است. تنها کتابی که به گمان من از مرز «کتاب خاطرات» مقداری فاصله گرفته، چهار جلد کتاب ارزنده ایرج مصداقی است...

● با شما موافقم و به آن کتاب حتماً خواهیم پرداخت.

○ یکی دیگر از خاطرات زندانی که واقعیت‌ها و یادمانده‌ها را از فیلتر ایدئولوژیک عبور داده، کتاب «نیما پرورش» است که جزو کارهای نسبتاً اولیه است. روشن است که برای تبیین ایدئولوژیک واقعیت لزوماً نباید متعلق به یک سازمان و گروه مشخص بود...

● قطعاً همین‌طور است.

○ حتماً می‌شود وابستگی سازمانی و گروهی نداشت و نگاهی فرقه‌گرایانه و رفتاری فرقه‌گرایانه داشت. من افراد منفردی را می‌شناسم که درگیر کار سیاسی و فرهنگی هستند و درست مثل فرقه‌های سیاسی و ایدئولوژیک رفتار می‌کنند.

● بگذارید این مبحث را با یک مثال اجتماعی همراه کنیم که به باور من بسیار حائز اهمیت است. هر ساله مراسم‌هایی برای بزرگداشت خاطره قربانیان سال شصت و هفت (بگذریم که سال شصت فراموش شده) در خارج از کشور برگزار شده است. این مراسم‌ها که عموماً به عنوان بزرگداشت هم‌قربانیان و عزیزان اعدامی برپا شده، اما در عمل تنها طیف معینی از زندانیان و قربانیان جنایت بزرگ مورد تفقد قرار گرفته‌اند. مثلاً در سمیناری که همین چند روز پیش در شهر کلن برگزار شد (من در جریان هستم که دوستان برای برگزاری آن زحمتهای زیادی کشیدند) اغلب سخنرانان از طیف و نگرش معینی بودند. در این سمینار نه زندانیان سیاسی ملی، نه زندانیان سیاسی مذهبی، و نه ملی - مذهبی‌ها سخنرانی داشتند و نه زندانیان سیاسی مجاهد. حتی در طیف چپ هم تنها یک نگرش و گرایش همگرا در سمینار حضور داشتند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که با توجه به عملکردهای تاکنونی، آیا شما فکر می‌کنید ما قادریم، ما این توانایی را داریم که یک جنبش دادخواهی و یک کارزار بین‌المللی برای شناساندن ابعاد وحشتناک جنایت بزرگ را در سطح ملی و فراملی سازماندهی کنیم؟

○ واقعاً نمی‌دانم! به هر حال در لحظه کنونی به نظر می‌آید که چنین چیزی میسر نیست. ولی آیا در آینده نزدیک می‌توانیم این کار بکنیم، واقعاً نمی‌دانم. در مورد سمینار کلن، آن چه مسلم است این است که چنان که باید و شاید سمینار فراگیری نبود. می‌دانم که برگزار کنندگان آن - همان‌طور که شما اشاره کردید - حسن نیت داشته‌اند. من با برخی از آنها حرف زده‌ام و می‌دانم که نسبت به نارسایی‌های کارشان واقفند و در جهت از بین بردن آن گام برمی‌دارند. البته هر گروهی حق دارد که برنامه مورد نظر خودش را ترتیب دهد؛ ولی وقتی حرکتی زیر نام عمومی «زندانیان سیاسی» صورت می‌گیرد، و نه «زندانیان سیاسی چپ» یا زندانیان سیاسی ملی‌گرا و یا زندانیان سیاسی مذهبی، آن موقع به ناچار باید فراگیر باشد. در عین حال وقتی به این سمینار با دقت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تا حدی در این زمینه کوشش شده بود. این کوشش به هیچ وجه کافی و وافی به منظور نیست، اما در هر صورت کوششی‌ست؛ هر چند اندک. به هر حال سمینار کلن را باید گام اول مسیری دور و دراز تلقی کرد و امیدوار بود که برگزار کنندگانش بتوانند در گامهای بعدی، خود را تصحیح کنند و به یک نگاه بازتری برسند و در جهتی که شما به آن اشاره کردید و دغدغه‌ی ذهنی من هم است، پیش روند.

اما در مورد مراسم سال شصت و هفت. یکی از مسائلی که مطرح بوده است این است که اکثر برگزار کنندگان این برنامه‌ها در کشورهای مختلف، بچه‌های طیف چپ بوده‌اند. متأسفانه زندانیان سیاسی مجاهد، خودشان را در این قضایا درگیر نکرده‌اند و...

● تا آنجا که من در این سالها شاهد بوده‌ام نیروهای سازمان مجاهدین هم سمینارها و گردهمایی‌های کوچک و بزرگی را در گوشه و کنار برگزار کرده‌اند. منتها با همان معیار و عملکردی که سمینارها و برنامه‌های دوستان و رفقای طیف چپ داشته، به این معنی که اینها هم در جمع‌های خودشان، و برای زندانیان سیاسی خودشان برنامه اجرا کرده‌اند. به نظر من مشکل اصلی در این رابطه آنقدرها به تعداد این برنامه‌ها و سمینارها مربوط نمی‌شود، بلکه چگونگی برگزاری این برنامه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

○ من درباره سمینارها صحبت نمی‌کردم. از مراسم سال شصت و هفت می‌گفتم که از شب‌های یادبود و یادمان زندانیان سیاسی‌ست. می‌خواهم بگویم که حتماً مجاهدین هم در جمع‌های خودشان مراسم و برنامه‌هایی داشته‌اند و این شبها را زنده نگه می‌داشته‌اند. ولی من چنین چیزی از سوی آنها ندیده‌ام. شاید اشکال از من باشد. به عبارت دیگر من ندیده‌ام که مجاهدین خلق برای بزرگداشت فاجعه ملی سال ۶۷ تمایلی به همکاری با سایرین نشان دهند و فراخوان عمومی بدهند و برنامه‌ای غیرسازمانی برگزار کنند.

● در این مورد با شما موافق هستم.

○ کسانی هم که با مجاهدین همکاری می‌کنند یا از این سازمان هواداری می‌کنند راه‌های زیادی پیش رو ندارند. این‌ها مادام که در چارچوب تشکیلات مجاهدین فعالیت می‌کنند، از مراسمی که چپ‌ها و غیر مجاهد‌ها می‌گذارند دوری می‌کنند؛ حتی آن را تخطئه می‌کنند. تنها مجاهدین پیشین و کسانی که از این سازمان جدا شده‌اند را می‌شود در این مراسم دید؛ آن هم تک و توکی از آنها. امیدوارم که این‌ها آستین بالا بزنند و تمایل خود را به همکاری با چپ‌ها و سایرین در برنامه ریزی و برگزاری مراسم سال ۶۷ ابراز دارند. در طیف چپ هم، هم‌گرایش سکتاریستی و فرقه‌گرایی را می‌شود دید و هم‌گرایش دمکراتیکی که این باور و آمادگی را دارد که در کنار دیگر گروه‌ها - از جمله مجاهدین - این برنامه‌ها را برگزار کند. به هر حال کشتار سال شصت و هفت از مرداد ماه و با مجاهدین شروع شده و واقعیت این است که شمار مجاهدینی که در آن سال از میان رفتند، به مراتب بیشتر از نیروهای چپ‌گراست.

● گفتید شما این‌گرایش را هم از سوی نیروهای مجاهدین و هم طیفی از نیروهای چپ می‌بینید؟

○ بله، بخشی از نیروهای مجاهدین و بخشی از طیف چپ، کاملاً درست است.

● آقای مهاجر! در طول این سالها دوستان زیادی از من پرسیده‌اند که چرا من پرسش‌هایی درباره اهمیت روایت‌های مستند زندان مطرح کرده‌ام. واقعیت این است که نسل انقلاب پنجاه و هفت، نسل قربانی این انقلاب کم کم دارد به حاشیة اجتماع رانده می‌شود. به دلایل قابل فهم از جمله مسئله سن و سال - و نسلی دیگر جایگزین‌اش می‌شود. نسل جدید هم آن‌طور که اشاره کردیم خاطره و شناخت زیادی از دوران انقلاب و سالهای سیاه‌دهه شصت ندارد. دل‌نگرانی من این است که نسل انقلاب ایران به حاشیه رانده شود و حرفها و خاطرات خود را در سینه نگه دارد. ملاحظه می‌کنید که پارامتر زمان، فاکتور بسیار مهمی است.

○ تا جایی که من موضوع را می‌فهمم، کمتر تحول جدي تاريخي‌اي جز با همگرایی نسل جوان و میانه‌سال به وجود آمده است. در انقلاب پنجاه و هفت هم شاهد این تحول بودیم. یعنی فاصله‌ی

زیاد و شکاف بزرگی که میان دو نسل جوان و میان سال به وجود آمده بود، به سرعت و به صورت غریبی پر شد. به فاصله چند ماه یخ میان نسلی که در میانه‌ی سال‌های چهل پا به میدان مبارزه گذاشته بود و نسلی که پس از

کودتای بیست و هشت مرداد در حاشیه قرار گرفته بود ذوب شد و این دو در آستان انقلاب در کنار هم قرار گرفتند؛ به تعامل نیروی جوشان و خروشان نوجوانان که ذهنشان از تضادها و تنش‌های دو نسل پیش‌تر از خودش پاک بود. تصور می‌کنم این همگرایی را در برآمد اجتماعی آتی نیز ببینیم. من وقتی به جنبش سیاسی پراکنده و پر مشکل و کم تحرک‌مان نگاه می‌کنم، می‌بینم که دارد به خودش، به تاریخش، به زمانه‌اش فکر می‌کند. با خودش کلنجار می‌رود...

● و به خودش انتقاد می‌کند؟

○ بله، به خودش انتقاد می‌کند و به خطاها و ناآگاهی‌های خودش نگاهی سنجش‌گرایانه دارد. بی‌تردید این روحیه در بخش‌هایی از جنبش - همان‌طور که شما پیش‌تر مرا تصحیح کردید - کمتر است و در بخش‌هایی بیشتر. به هر حال، این کوشش‌هایی که می‌کنیم در همین راستای...

● امیدوارم در راستای گفته‌های شما باشد! (با خنده)

○ (خنده ممتد)

● یکی دیگر از فاکتورهایی که در نگارش خاطرات زندان نقش زیادی داشته، موضوع «صف‌بندی‌های سیاسی» بوده است. به این معنی که کار خاطره‌نویسی را در راستای «مبارزه سیاسی» و «مبارزات تشکیلاتی» و با هدف پلمیک‌های نظری در نظر می‌گیرد. با این هدف است که نگارنده دست به قلم می‌شود. محصولات نوشتاری چنین نگرشی عموماً از نظر اصالت تاریخی و صحت وقایع و رویدادهای گذشته، نمی‌توانند قابل استناد باشند. لطفاً پس از ارزیابی این پدیده، مثال یا مثال‌هایی را با اظهار نظرتان همراه کنید.

○ به گمان من بیشتر کتاب‌های خاطرات زندان که در دوره جمهوری اسلامی نوشته شده، از این عارضه دور بوده. «خاطراتی که با هدف «پیشبرد مبارزه انقلابی» و «منافع تشکیلاتی» نوشته شده، به راستی انگشت شمارند. من این خصوصیت را بیشتر در خاطرات زندان دوره پهلوی دوم می‌بینم تا جمهوری اسلامی. نه این که در این دوره کتاب‌های تبلیغی و تهییجی درباره زندان، شکنجه و مقاومت درنیامده - که درآمده و نمونه‌ی بارزش «فهرمانان در زنجیر» است - اما این گونه‌ی (ژانر) خاطره‌نویسی امروز به کلی به حاشیه رانده شده. این گونه خاطره‌نویسی‌ها را من مرده‌ریگ دوره پیش می‌دانم. «حماسه مقاومت» اشرف دهقانی نمونه‌ی برجسته‌ی کارهای تبلیغی - تهییجی آن دوره است که با هدف سیاسی، با هدف تبلیغ یک سازمان و مشی سیاسی معین، و یک ایدئولوژی معین نوشته شده. (حتا نام کتاب را هم سازمان فدایی تعیین کرده) در این نوع کتاب‌ها رومان‌تیسیم انقلابی موج می‌زند، هیچ چیز و هیچ کس در ابعاد و اندازه‌های واقعی خودش پدیدار نمی‌شود، غلو بی‌داد می‌کند، تنها گوشه‌ی کوچکی از زندگی زندان نمایان می‌شود - آن هم غلوآمیز - و بخش بزرگی از واقعیت از نظرها دور نگهداشته می‌شود. وقتی چاپ جدید این خاطرات را مطالعه کردم، متأسف شدم. اثری از گذر زمان و تجربه‌ی عظیمی که از سر گذرانده‌ایم در مقدمه و توضیحات چاپ جدید کتاب دیده نمی‌شود. هیچ نگرش انتقادی نسبت به کاری که سی سال پیش شده به چشم نمی‌خورد. دریغ

● به هر حال صحبت ما راجع به نگارش خاطرات زندان به معنای واقعی کلمه است.

○ درست است. کاری نمی‌شود کرد. به هر حال هر خاطره‌نویسی به درجات گوناگون تحت تاثیر فضایی است که در آن می‌زید.

● فاکتور دیگری که به گمان من در نگارش خاطرات زندان تأثیر داشته، دخالت شخصیت اجتماعی و سیاسی نگارندگان آن در کار نگارش بوده است. به این معنا که هر چه عامل گذشت زمان و محیط اجتماعی جدید، شخصیت راوی را صیقل می‌دهد و دیگر او مثل گذشته نمی‌اندیشد، سمت و سوی قلم او هم در نگارش وقایع زندان تغییر می‌کند. به زبان دیگر با تغییر شکل یافتن شخصیت فردی نگارنده، تاریخ و وقایع تاریخی، حتا قهرمان‌ها و ضد قهرمان‌های او هم تغییر می‌کنند و در یک کلام این که، باز این تاریخ و وقایع تاریخی است که به جانس شمشیر کشیده می‌شود.

○ بله، یکی از گرفتاری‌های بزرگ خاطره‌نویسی با فاصلۀ زمانی نسبتاً طولانی نسبت به موضوع خاطره نویسی، همین است که شما می‌گویید. و به همین خاطر خیلی باید هشیار بود که فکر و سلیقه‌ی امروز را در کار حساس و دقیق واقع‌نگاری دیروز دخالت ندهیم. باید هشیار بود که با نیک و بدهای امروزمان به قضایای گذشته نگاه نکنیم و در عوض کوشش کنیم که «من» دیروزمان را در روایت‌ها بیاوریم. به هر حال، همین موضوع هم یکی از چالش‌های خاطره‌نویسی است و همه در این زمینه به یک میزان موفق نیستند. حتا می‌بینیم کسانی که به کلی دور افتاده‌اند «من» آرمانی‌شان را هم به شلاق می‌کشند. بهترین پادزهر این مسئله به باور من این است که هرچه زودتر یادمانده‌ها مان را به روی کاغذ بیاوریم. تجربه نشان داده که هر چه زمان بگذرد، واقع نگاری دقیق دیروز مشکل تر می‌شود. در تحلیل آخراما من فکر می‌کنم که گفتن و نگاهستن خاطرات به مراتب بهتر از نگفتن و نوشتن آن‌ست. این قبیل کارها با هر اشکال و ایرادی بیرون بیایند، بهتر از در نیامدنشان است.

● برای رفع خستگی پرانتری باز می‌کنم! (با خنده) تاکنون چند باری در خلال نوشته‌ها و گفتگوهایم به کتابهایی اشاره کرده‌ام که در گسترده ادبیات زندان، کتابهای ارزنده‌ای بوده‌اند. کتابهای مورد نظر شما کدام هستند.

○ کتاب زنده یاد اوصیا، کتاب شهرنوش پارسى پور، کتاب منیره برادران، یادمانده‌های زندان محسن فاضل، هنوز قصه بر یاد است حسن درویش، و بی تردید کتاب ایرج مصداقی که اخیراً منتشر شده.

● اگر موافق باشید نظری به کتاب ایرج مصداقی «نه زیستن نه مرگ» داشته باشیم. اما قبل از پرداختن به این موضوع مایلم ترس و اضطرابم را از وارد شدن به این حوزه با شما درمیان بگذارم. در این چند ماهی که از انتشار این اثر ارزنده می‌گذرد، دو گروه وارد میدان شده‌اند (استثناها به کنار) گروه اول به نحوی خواسته‌اند شخصیت اجتماعی - سیاسی ایرج مصداقی و کتاب او را تخریب کنند، و گروهی دیگر چه بسا با همین عملکرد اجتماعی سعی کرده‌اند کتاب و نویسنده را به عرش برسانند. البته نقش افرادی که میان دو صندلی نشسته و نقش وکیل مدافع اهریمن را بازی کرده‌اند را نباید از نظر دور داشت. راستش را بخواهید فکر هم نمی‌کنم که حضور اجتماعی ایرج مصداقی در راه معرفی کتابش - نقدها، مصاحبه‌ها و جوایه‌هایش - کمک زیادی به آن کرده باشد. به نظر شما چکار کنیم و چگونه به این کتاب ارزنده نگاه کنیم که ره توشۀ سفر کوتاه‌مان کمکی باشد به شناساندن بخش‌هایی از این کتاب؟

○ تصویری‌کنم بهترین راه این است که خارج از فضاهای صد در صد موافق یا صد در صد مخالف قرار گرفت و در جوی جدی به بررسی موشکافانه و منصفانه کتاب پرداخت. کسانی که کتاب را تخطئه می‌کنند، خودشان را از خواندن یک اثر بسیار خواندنی و آموختنی محروم کرده‌اند. آن‌ها هم که این کتاب را به عرش

می‌رسانند و فضای برخورد سنجشگرانه به این کتاب را سنگین می‌کنند هم راه به جایی نمی‌برند و از حرکتی که رو به پیش دارد، باز جدا می‌افتند.

● مقدمه‌ای می‌گویم و سپس سؤالی را با شما در میان می‌گذارم. به گمان من یکی از خصلت‌های نهادینه شده در جامعۀ ایرانی خارج از کشور، خصلت تدافعی عمل‌های اجتماعی است. یکی می‌آید و تویی را در زمین ما می‌اندازد و ما برای مدتها به دنبال آن می‌دویم. برای این کار انرژی و پتانسیل بالایی نزد برخی از ایرانیها وجود دارد. در رابطه با «نه زیستن نه مرگ» اغلب نوشته‌ها و «نقد»ها به جوابیه‌ها و جواب دادن‌ها ختم شده و کمتر کسی در نوشته‌هایش - حتا خود ایرج مصداقی - به مقولۀ «فرهنگ غلو و بزرگنمایی» و مباحث مهم دیگری که در این کتاب بر روی‌شان انگشت گذاشته، توجهی نشان داده است. اگر موافق باشید اظهار نظر پیرامون این کتاب را با مبحث «فرهنگ غلو و بزرگنمایی» در کار خاطره نویسی شروع کنیم.

○ موضوعی که رویش انگشت می‌گذارید، یکی از خصوصیت‌های تاریخی و فرهنگی ماست. موقتی به شاهنامۀ فردوسی - که یکی از مهم‌ترین رفرانس‌های فرهنگ ماست - نگاه می‌کنیم، متوجه خیلی چیزها می‌شویم. هیچ وقت به ابعاد و اندازه‌های رستم بزرگ‌ترین قهرمان مان فکر کرده‌اید. همین یک قلم را بگیرد و بیاید تا امروز. حتماً شما دقت کرده‌اید که ما چقدر از واژۀ «خیلی» استفاده می‌کنیم. هر چه را که دوست داریم، باید بگوییم خیلی دوست داریم. اگر بگوییم که این غذا را دوست داریم، حق مطلب ادا نمی‌شود. باید بگوییم این غذا را خیلی دوست داریم که باور کنند که به راستی جزو غذاهای مورد علاقه ماست. استفاده به‌جا و نابجا از صفت تفضیلی در گفتگوهای روزمره ما موج می‌زند. در کارهای روایی ما هم صفت‌های تفضیلی جای برجسته‌ای دارد. بگذاریم. می‌خواهم بگویم که فرهنگ اغراق‌گویی و گراف‌گویی، و ابعاد غیر واقعی دادن به مسایل، یکی از خصوصیت‌های بارز فرهنگ ماست.

● با مطالعۀ کتابها و جزوه‌های زندان، می‌بینیم که آمارهای داده شده از تعداد زندانیان اعدام شده در مقطع سال شصت و خصوصاً سال شصت و هفت اصلاً با هم همخوانی ندارند و تفاوت‌ها گاهی به هزاران نفر می‌رسند. شما آمارهای داده شده از سوی ایرج مصداقی در مقطع سال شصت و هفت و در رابطه با «پروژۀ کشتار بزرگ» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

○ به نظر من آنجایی که ایرج مصداقی آمارهای داده شده را نقد می‌کند، نقد خوب و دقیقی است. اما آنجا که خود او آغاز به محاسبه می‌کند و آمار می‌دهد، به نظر من دچار مشکل می‌شود. راست است؛ روشی که برای محاسبه می‌دهد، منطقی است. می‌گوید شمار زندانیان سیاسی در مثلاً گوهردشت، مثلاً در خرداد سال ۶۷ این شمار بود و پس از کشتار مرداد-شهریور ۶۷ به این شمار رسید. خوب، من آمار او را از زندان گوهردشت می‌پذیرم، چون به دقت مصداقی واقفم. اما پرسش این است که چگونه می‌توانیم به آمار کم‌وبیش دقیقی درباره‌ی اوین برسیم؛ در باره‌ی زندان وکیل‌آباد، زندان اصفهان و غیره.

● به هر حال روش اثباتی او متدیک است و از همه مهمتر تازه و بدیع هم هست.

○ بله، اما به کار بستن آن منوط به وجود بسیار چیزهاست؛ از جمله وجود یک تیم نیرومند و گسترده زندانیان مطلع، دقیق و با تجربه. اما پیشنهاد من این است که ما وارد این حوزه نشویم. ارائه آمار زندانیان و کشته‌شدگان وظیفه‌ی جمهوری اسلامی است. ما البته باید این آمار را به دقت بررسی کنیم، چون به آن‌ها اعتماد نداریم. البته اگر

فردا عوامل جمهوری اسلامی تمام اسناد را نابود کنند، می‌شود از این روش استفاده کرد. ولی این کار فرداست. امروز، این کوشش‌ها ما را دچار انواع و اقسام مشکل‌ها می‌کند.

● یک گام به کانون سؤال نزدیک‌تر می‌شوم: ممکن است افرادی بگویند که اصولاً چه فرقی می‌کند رقم واقعی اعدام شدگان چقدر است. یا افراد دیگری معتقد باشند که سالها تلاش و تبلیغات شده تا آمار سی هزار اعدامی در مقطع سال شصت و هفت در افکار عمومی جا بیفتد، حالا چه نیازی است که در آمار و ارقام شک و تردید کنیم؟ آقای مهاجر، به نظر شما حسن تاریخ مستدل در چه هست؟ اصلاً آیا شما به زدودن غبارهای تاریخی معتقد هستید؟

○ مهم است بدانیم که چه تعداد زندانی سیاسی داشته‌ایم، چه تعداد کشته داده‌ایم، در چه مرحله و چگونه آن‌ها از دست داده‌ایم. این مسئله جزو نقطه‌چین‌هایی است که باید پُر شوند. اصولاً تمام نقطه‌چین‌های تاریخ ما باید پُر شوند. یکی از روندهای ارزشمندی که در این دوره می‌بینیم، این میل و تمایل برای پُر کردن نقطه‌چین‌های تاریخ‌مان است. تاریخنگاری زندان هم از این اصل کلی که «می‌خواهیم بدانیم بر ما و کشورمان چه رفته» نمی‌تواند جدا باشد. با این حال بر این عقیده‌ام که این نوع کارها، خصوصاً بررسی دقیق آمار کشته‌شدگان سال شصت و هفت مطلقاً کار یکی - دو نفر نیست. اگر ایرج مصداقی این روش را پیشنهاد می‌کرد واز کسانی که در این زمینه شناخت دارند، یاری می‌گرفت، کار بهتری می‌بود. این که خود او اینک آمار داده است را نمی‌پسندم و فکر نمی‌کنم که از سردرگمی‌ای که در این زمینه وجود دارد، کاسته است. البته ادعا نکرده که جواب قطعی به مسئله داده، اما خوب...

● به هر حال باید توجه داشت که ایرج مصداقی می‌گوید: اینها ارقام من است، اینها نظر من است. اگر شما با روشی متدیک نظر دیگری دارید، از آن استقبال می‌کنم.

○ این مسایل نظری نیست آقای خوشدل. آن چه مربوط به آمار و ارقام می‌شود، مسایل سفت و سختی هستند که دقت ریاضی می‌خواهد و «نظر» را بر نمی‌تابد. درست این بود که ایرج مصداقی می‌گفت برآورد من، گمانه زنی من این است که شمار کشته‌شدگان سال ۶۷ حدود ۴۰۰۰ نفر است. و این گمان من است و حقیقت مسلم نیست. اما من بر این گمانه زنی هم ایراد می‌گیریم و با تمام احترامی که برای او قایل هستم - و برای کار بسیار ارزشمندش - به او می‌گویم: دوست عزیز! این همه زندان در ایران وجود دارد، تو کدامیک از این زندانها را بررسی کرده‌ای؟ زندان مشهد، تبریز، رضاییه، قزوین، اهواز؟

● تا آنجا که من در جریان هستم - امیدوارم اشتباه نکنم چون این ادعا بیرونی می‌شود - و تماس‌هایی که با ایرج مصداقی داشته‌ام، او گفته که راجع به زندانهای دیگر با زندانیان مختلف تماس گرفته است.

○ قبول، اما این کار دقیق و حساسی است. همان طور که اشاره کردم مشهود است که ایرج مصداقی فردی دقیق است، ولی فرض بگیرید که او با من تماس گرفته و از من اطلاعاتی درباره‌ی فلان زندان گرفته. از کجا معلوم که آمار و اطلاعات من درست باشد؟

● نه من و نه شما - عذر می‌خواهم شمار را نمی‌دانم - من نمی‌دانم او با چه تعداد تماس گرفته و چقدر در این باره کار کرده است. با این حال من روی روش بررسی او درباره‌ی تعداد زندانیان سیاسی و زندانیان اعدام شده مکث می‌کنم. من فکر می‌کنم که اگر روش ایرج مصداقی را پل ۵ اول فرض بگیریم، می‌شود در طی کردن پله‌های بعد به ارقام مطمئن‌تر و دقیق‌تری دست پیدا کنیم.

○ این بحث دیگریست. همین جا بگویم من هم مثل شما نمی‌دانم که او در چه حد و با چه کسانی برای تهیه آمارش تماس گرفته.

● برای جمع‌بندی این مبحث مایلم از شما سؤال کنم که شما چه مولفه‌ها و مشخصه‌هایی در کتاب «نه زیستن نه مرگ» دیده‌اید؟ دوست دارم سؤال مکملی را هم طرح کنم: چرا این کتاب با سکوت نسبی جامع‌ه سیاسی و «روشنفکری» ایران همراه شد؟ آیا می‌توان گفت که این کتاب بخشی از ارزش‌های فرهنگی و فرهنگ ارزشی این جامعه را نشانه گرفته است؟

○ به نظر من این کتاب از این جهت جالب است که برای اولین بار یک مجاهد - یک مجاهد پیشین - روایتی از زندان به دست داده. و این روایت فردیست که حافظه بسیار خوبی دارد، دقت بسیار بالایی دارد، نگاه منصفانه‌ای دارد و کوشش می‌کند آن چه را زیسته، بازآفرینی کند. به نظر من این موارد مختصات خیلی مهمی برای یک کتاب است. «پریمو لوی» درباره تجربه شخصی‌اش نسبت به بازماندگان اردوگاه‌ها نازی نکته‌ای مطرح می‌کند، که شایان اهمیت است و خوب است که مورد توجه قرار گیرد. می‌گوید یکی از مسایلی که در روایت‌های بازماندگان خودنمایی می‌کند این است که به بازگویی ماجراهایی می‌نشینند که بارها و بارها تکرار کرده‌اند. در این تکرارها، ماجرا مرتب شسته رفته تر شده و راوی بدون آن که نیت خاصی داشته باشد، داستان را به حد کمال رسانده است. مکانیزم روایت کردن است، به گمانم. من وقتی کتاب ایرج مصداقی را می‌خواندم، در لحظات و وضعیت‌های مختلفی قرار می‌گرفتم که به یاد حرف پریمو لوی می‌افتادم و احساس می‌کردم که روایت او هم چنین حال و هوایی دارد. یعنی حس می‌کردم که روایت «ماجرا»هایی را می‌خوانم که در طول زمان در ذهن نویسنده سنگینی می‌کرده و مدام گفته و باز گفته شده، تا اینکه از حالت خام خارج شده و به یک شکل کامل رسیده. این برداشت اولم از کتاب ایرج مصداقی است. اما مشکل بزرگ من با کتاب این است که احساس می‌کنم مصداقی گمان می‌کند که کتاب او حقیقت مطلق است. نه اینکه او ادعا کند که حقیقت مطلق را می‌گوید، نه. اما بسیاری جاها از خودم می‌پرسیدم که نویسنده تا چه حد به این موضوع رسیده که حقیقت نسبی است. تا چه حد به این موضوع اشراف دارد که هر کس گوشه‌هایی از حقیقت را می‌بیند و هیچکس قادر نیست تمام حقیقت را ببیند. چنین چیزی در زبان کتاب و کاربست کلمات هم خودش را نشان می‌دهد. در جاهایی او با چنان ایقان و اطمینانی در مورد مسایل اظهار نظر می‌کند که به کار ارزشمندش لطمه می‌زند. موضوع دیگری که مرا آزار داده این است که ایرج گهگاه به تصفیه حساب با دیگران پرداخته. از نقطه نظر سندیت اما نقطه ضعف این کتاب، فصل شکنجه در جلد اول است. حتماً خودتان توجه کرده‌اید. در آن فصل به عنوان «شایع‌ترین شکنجه‌ها» از شکنجه‌هایی نام برده شده که به هیچ وجه شایع نبوده. چند بار خوانده‌اید یا شنیده‌اید که به زندانیان سیاسی و عقیدتی آمپول هوا بزنند؟ زیر بیضه‌های مردان زندانی شمع روشن کنند؟ در نقاط مختلف بدن زندانی میخ فرو کنند؟ از باتوم برقی استفاده کنند، پنس و جسم تیز در زخم‌های ناشی از شکنجه‌ی زندانی فرو کنند ووو

● شما با نحوه بیان و نحوه آرایه کردن آنها مشکل دارید، و یا بیان چنین مواردی را در کتاب ضروری نمی‌دانید؟

○ مسئله پایبندی به حقیقت است و گزارش دقیق واقعیت. ممکن است در گوشه‌ای از خاک این مملکت زیر بیضه زندانی‌ای شمع روشن کرده باشند و به این ترتیب برای او «جشن تولد» گرفته باشند. خُب این را که نمی‌شود یکی از اشکال شایع شکنجه در جمهوری اسلامی قلمداد کرد. وقتی از چیزی صحبت می‌کنیم باید یقین حاصل کنیم که داریم از روندهای عمومی صحبت می‌کنیم و نه از اتفاق‌های استثنایی. درست این بود که ایرج مصداقی در

مقدمه‌ی این فصل می‌گفت شکنجه‌هایی که به طور قاعده اعمال می‌شدند اینها بودند و شکنجه‌های استثنایی اینها هستند. مثلاً آنجایی که از مجبور کردن زندانی و واداشتن او به خوردن موهایش از کاس^۵ توالی صحبت می‌رود، می‌شد گفت که این شکنجه یک بار در مورد «بهزاد کریمی» به کار بسته شد؛ آن هم در آن دوره‌ی بیست و هفت روز^۶ استثنایی. و یا در مورد خون کشیدن از زندانی‌ای که قرار است اعدام شود...

● این روایت را من هم از زبان چند زندانی سیاسی شنیده‌ام. زندانیانی که می‌خواستند اعدام شوند، خون‌شان را می‌کشیدند.

○ من هم در کتاب مجاهدین این را خوانده‌ام و حتماً مواردی از این دست وجود داشته. ولی اینکه بگویم در زندان‌های جمهوری اسلامی از زندانیان خون می‌کشیدند، درست نیست. چون واقعیت مسلط نیست. این هم یکی از مسایل «اخلاق» ماست. چون این‌ها دشمن ما هستند و چون این دشمن غدار و جبار است و به هیچ چیز پای بند نیست، نمی‌توانیم هر چیزی را به او نسبت دهیم. البته نگاه ایرج به کلی از این نگاه دور است. او از آن‌ها نیست که حاضرند برای «پیش‌برد مبارزه» به هر کاری دست زند و هر چیزی را به دشمن نسبت دهد. به همین دلیل هم با شهامت هر چه تمام تر رقم ۳۰۰۰۰ اعدامی را در کشتار بزرگ سال ۶۷ به زیر پرسش برد. بر این نکته نیز همواره تاکید کرده که آمار و اطلاعات نادرست به زیان اوپوزیسیون و به سود حکومت تمام می‌شود. با این همه، ایرج مصداقی در فصل شکنجه‌ی کتابش، بی‌دقتی‌ای کرده و خطایی مرتکب شده که به اشکال دیگر از سایرین سرزده.

● قسمتی از سؤالم بی‌پاسخ ماند: چرا جامع^۵ «روشنفکر»ی ما - آگاهانه از این واژه استفاده می‌کنم - نسبتاً با سکوت به این کتاب برخورد کرد و شاید به سادگی از کنارش گذشت؟

○ به نظر من اظهار نظر در این باره هنوز زود است. این کتاب تازه یک سال است که...

● کمتر از یک سال است.

○ کمتر از یک سال است که منتشر شده. در این عمر کوتاه هم به نسبت خوب مورد توجه قرار گرفته. نباید شتابزدگی به خرج بدهیم. توجه داشته باشید که خواندن این کتاب چهار جلدی آسان نیست. خود من با تمام علاقه‌ای که به خواندن این کتاب داشتم - و شما در جریان هستید و می‌دانید - نتوانستم در یک حرکت آن را بخوانم. باید از این کار و آن کار می‌زدم که وقت برای خواندن آن پیدا کنم. از طرف دیگر، کتاب‌هایی زیادی نیست که برایشان می‌زگرد گذاشته باشند. در صورتی که برای این کتاب می‌زگرد گذاشته شده و شماری از کسانی که در زمینه زندان کار کرده‌اند، به بررسی آن سرگرمند و بخشی از این بررسی - در همین شماره^۵ «بیداران» که حتماً خودتان توجه کرده‌اید...

● بله، متن را خوانده‌ام.

○ آمده است. این به معنای آن است که کتاب مورد توجه قرار گرفته. در میان کسانی که به ادبیات زندان علاقمند هستند، کمتر کسی را می‌شناسم که به این اثر توجه نکرده باشد، نخوانده باشد و یا مشغول خواندنش نباشد.

● اگر موافق باشید به فکر جمع کردن گفتگویمان باشیم.

○ صد در صد! (با خنده)

● از یک طرف نگارش خاطرات زندان - آن طور که در ابتدا اشاره کردیم - در ذات خودش بخشی از مبارزهٔ سیاسی محسوب می‌شود. از طرف دیگر در محدودۀ مبارزهٔ سیاسی، مخالفت‌ها، نقدها و صف‌بندی‌های سیاسی امری اجتناب‌ناپذیر است. اما از تلفیق این دو پدیده با هم، یعنی نگارش خاطرات زندان و مقولۀ مبارزهٔ سیاسی، موجود عجیب الخلقه‌ای به وجود می‌آید به نام تاریخ‌سازی، شخصیت‌سازی و تاریخ‌غیر مستند. لطفاً به طور خلاصه بگویید که این تناقض چگونه قابل حل شدن است.

○ این تناقض به این شکل حل خواهد شد: روایت‌ها، که در اکثر مواقع مادۀ خام هستند، در معرض بررسی پژوهشگران و تاریخ‌نگاران قرار می‌گیرد. تا زمانی که ما وارد مرحلۀ تاریخ‌نگاری نشده‌ایم، همیشه این نگرانی وجود دارد که برخی از روایت‌ها به دلایل گوناگون، به روایت‌های اصلی و واقعی تبدیل شوند. اما از لحظه‌ای پژوهشگر تاریخ سهم خود را ایفا کند، آن دسته از روایت‌های زندان بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و خوانده می‌شود که درست‌تر و دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تر است و به دور از منافع حزبی و گروهی و تنگ‌نگری‌های ایدئولوژیک. بر این پایه باید دید کدام یک از خاطرات کنونی ۵۰ سال دیگر تجدید چاپ می‌شود؟ امروز اما باید در فکر ارائه‌ی گزارش‌های جامع و همه‌جانبه و شهادت‌های درست از واقعیت بود؛ هر گوشه‌ای از واقعیتی که آنرا زیسته‌ایم. من این کار را بخشی از مبارزه‌ی امروزمان می‌دانم؛ اما نه مبارزهٔ سیاسی، بلکه مبارزه‌ای آرمانی. مبارزه‌ای برای اینکه بازداشت، بازجویی، شکنجه و اعدام زندانی سیاسی برافتند. چیزی به نام جرم سیاسی از بین برود و کسی به خاطر اندیشه و عقیده‌اش به بند کشیده نشود.

● این پیشنهاد را چگونه می‌بینید: تعدادی از زندانیان سیاسی سابق از طیف‌ها و گرایش‌های مختلف نظری، به همراه تعدادی از محققان تلاش جمعی‌ای را شروع کنند برای تدوین و انتشار تاریخ زندان اسلامی. من فکر می‌کنم بالاخره این کار خواهد شد. منتها نگرانی من این است که در آن روز، نسلی که هزینۀ اجتماعی بسیاری پرداخت کرده، در آن جمع نماینده‌ای نداشته باشد.

○ فکر خوبی است، من درد شما را حس می‌کنم. و این پیشنهاد می‌پسندم.

● اگر چنین تلاشی صورت بگیرد و اقدامات اولیه این کار انجام شود، آیا شما در این راه پیشقدم می‌شوید؟

○ نه پیشقدم نمی‌شوم (با خنده)!

● اما به این جمع خواهید پیوست؟

○ بله، صد در صد در کنار دوستانی قرار می‌گیرم که بخواهند این کار انجام دهند. و همان‌طور که گفتم فکر می‌کنم که پیشنهاد بجایی‌ست.

● از وقتی که به من دادید، بی‌نهایت ممنونم.

○ من هم از شما تشکر می‌کنم.

* * *

<http://www.goftogoo.net>